هو العلیم

عیب‌پوشی چگونه راه ارتباط با خدا را باز نگه می‌دارد؟

ستاریت، حفظ آبروی مؤمن و پرهیز از تجسس

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۷

- مجلس سوم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسم اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نَبيِّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و عَلى آله الطَّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

فَلَو اطَّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبى غَيرُک ما فَعَلتُهُ وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العقوبَةِ لاجتَنَبتُه لا لِأنَّک أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنَّک يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكمُ الحاكمينَ وَ أكرَمُ الاكرَمينَ.[1]

اگر امروز بر گناهم کسی غیر از تو مطلع می‌شد، من انجام نمی‌دادم و همچنین اگر تعجیل در عقوبت تو بود و از تعجیل در عقوبت تو ترس داشتم، اجتناب می‌کردم و این نه به این جهت است که تو نسبت به اعمال و رفتار ما نظارت نداری و آگاه نیستی و اطلاعت اطلاع ناقص است بلکه به‌خاطر این است که تو بهترین ساتر و پوشانندهٔ عیوب هستی و کار تو از همهٔ حاکمان و حکمرانان و حکم‌کنندگان متقن‌تر و محکم‌تر و استوارتر است و در کرامت از همهٔ کریمان کرامت و بزرگواری تو بیشتر است.

امام سجاد علیه‌السّلام در اینجا دو مطلب را متذکر می‌شوند که مسئلهٔ بسیار مهمی است و متأسفانه خصوصاً امروزه ما مشاهده می‌کنیم که نسبت به این مطالب توجه چندانی نمی‌شود و آن عیب‌پوشی خلائق است و درمقابل افشا عیوب مردم که کار بسیار زشت، ناپسند، وقیح و قبیحی است. اینکه انسان عیبی که از شخصی می‌داند و اطلاع دارد بیاید آن عیب را افشا کند شخصی پیش شخص دیگر سرّی را به امانت گذاشته است اما انسان تا وقتی که

---

[1] . مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۴.

با او می‌خندد و بر سر یک سفره می‌نشیند آن سرّش را هم نگه می‌دارد و وقتی که بین [آنها] قضیه و مسئله‌ای پیش بیاید و نقاری پیش بیاید آن سرّ را افشا کند؛ چقدر کار زشتی است! چقدر کار قبیحی است! چقدر کار بی‌شرمانه‌ای است.

انسان از شخصی یک عیبی سراغ دارد، یک کار خلافی کرده است که کسی هم خبر ندارد اما او مطّلع می‌شود. او بیاید و پیش او برود و بگوید که آقا من از این عیب تو اطلاع دارم یا فلان کار را انجام می‌دهی یا عیبت را افشا می‌کنم! خیلی کار قبیحی است. حیوان این کار را انجام نمی‌دهد ولی این انسان دوپا و این حیوان دوپا می‌آید و این کارها را می‌کند. واقعاً انسان چه چیزهایی مشاهده می‌کند!

امام علیه‌السّلام می‌فرماید:

«فَلَوِ اطَّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبى غَيرُک ما فَعَلتُهُ»؛ اگر غیر از تو کسی بر گناه من اطلاع پیدا می‌کرد من نمی‌آمدم این کار را انجام بدهم.

آبرویم می‌رود، هیچ‌کسی نمی‌آید آبروی خودش را در معرض حراج بگذارد بلکه سعی می‌کند که گناه و خطایش مخفی باشد، کسی از او اطلاع پیدا نکند. آن مسئلهٔ **«وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ»** یک مطلب دیگری است که بعداً به توضیح آن می‌پردازیم.

حالا در این فقرهٔ اول که حضرت می‌فرمایند که اینکه من می‌دانم فقط تو می‌دانی، خیالم جمع است، تو بدانی عیبی ندارد خدایا! کسی دیگر نداند. تو بدانی فاش نمی‌کنی که آی خلائق بدانید فلان بندهٔ من فلان کار را انجام داده و فلان عمل حرام را مرتکب شده است، نه! خدا این‌طور نیست. خدا به این کیفیت نیست، خدا عیب را می‌پوشاند.

کلّ وجود و نظام عالم وجود بر اساس خیر

این مسئله یک جنبهٔ توحیدی و یک جنبهٔ فلسفی دارد؛ جنبهٔ فلسفی آن این است که کل وجود و نظام عالم وجود براساس خیر است و جنبهٔ رحمت بر جنبهٔ غضب غالب است؛ «**یا مَن وَسِعَت رَحمَته کُلّ شَیء، اللَهمَّ إنّی أسألُک برَحمَتِکَ الَّتی وَسِعَت کلّ شَیء.**» این رحمت و جنبهٔ غلبهٔ رحمت با افشا عیب منافات دارد. عیب زشتی، پلیدی، نقصان، ظلمت و کدورت است. جنبهٔ رحمت پروردگار همیشه بر جنبهٔ غضب او غالب است، لذا اثرش هم در عالم خارج ابراز رحمت است، ابراز زیبایی است، پوشاندن زشتی است و پوشاندن نقصان است.

«**إنّ الله جَميل وَ يُحبُّ الجَمال**؛[1] خدا جمیل است و جمال را دوست دارد.» یعنی ظهور خودش در مظاهر جمالیه را هم دوست دارد چون اثر خودش است. دیدید وقتی یک خطاط خط می‌نویسد دائماً به خط خودش نگاه می‌کند؟ یک نقاش وقتی یک تابلو می‌کشد جلویش می‌گذارد و مدام شروع می‌کند به نگاه کردن. نگاه کردن ندارد خودت کشیدی دیگر! نه کیف می‌کند، عجب! این اثر من است، این زاییدهٔ من است. نفس خودش را در این تابلو می‌بیند و ظهور خودش را در این تابلو می‌بیند. آن [خطاط] ظهور خودش را در این خط می‌بیند، در این کشیدن و در این قوس و در این جزرومدی که به این قلم می‌دهد می‌بیند و احساس می‌کند خودش دارد بالا می‌رود و خودش پایین می‌رود و خودش کشیده می‌شود. این لامی که می‌آورد و به این کیفیت برمی‌گرداند آن خودش را در این لام مشاهده می‌کند، چطور در کاغذ نقش بسته و از اینکه به این کیفیت ظهور پیدا کرده انبساط پیدا می‌کند.

---

[1] . الکافی، ج ۶، ص ۴۳۸.

می‌گویند که میرعماد این خط‌هایی که می‌نوشت ـ خودش هم فقیر بود ـ می‌آمدند از او به قیمت گزاف بخرند ولی نمی‌داد. همین‌طور در فقر بود و این خط‌هایش همین‌طوری روی همدیگر بار می‌شد و او نمی‌فروخت. حالا مثلاً یکی به زور می‌آمد [خرید] می‌کرد. دلش نمی‌آمد آن اثرش که از او ظهور پیدا کرده، آن اثر از او بیرون برود. اگر احساس می‌کرد این خط از این خانه بیرون رفت انگار یک تکه از وجودش دارد کنده می‌شود، یک قسمتی از وجودش کنده شد! این ظهور خداست؛ یعنی ظهور خدا به این کیفیت است که زیبایی را ظاهر کند و زیبایی را در معرض تماشا قرار بدهد. انسان‌ها هم همین‌طور هستند، انسان‌ها!

چرا مستحب است وقتی که انسان می‌خواهد از منزل بیرون بیاید محاسن خودش را شانه کند؟! به‌خاطر اینکه خدا از ژولیدگی بدش می‌آید. پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هروقت می‌خواستند از منزل بیرون بروند موها و محاسنشان را شانه می‌کردند، عطر استعمال می‌کردند، لباس نظیف می‌پوشیدند و در آینه نگاه می‌کردند که لباسشان

کثیف نباشد و لک نباشد و ظاهرشان آراسته باشد. این فرق دارد بااینکه همین‌طور یک عمامه بپیچد و با یقهٔ [کج] و ریش نامرتب یکی این‌طرف رفته و یکی آن‌طرف، این‌طور بیرون بیاید و [بگوید که] ما به این کارها کار نداریم! نه بابا، چی‌چی کار نداریم؟! دنیا حساب کتاب دارد، انسان باید منظم و مرتب باشد. هر چیزی روی حساب و کتاب است.

انسان می‌خواهد خودش را به شکلی دربیاورد که در مرأیٰ و منظر دیگران زیبا جلوه کند و این یک غریزه است، چه در مرد و چه در زن تفاوتی نمی‌کند. گفت:

پری‌رو تاب مستوری ندارد *** چو در بندی سر از روزن درآرد[1]

انسان دائماً می‌خواهد خودش را نشان بدهد و خودش را به دیگران ارائه بدهد؛ من این هستم، حُسنم این است، زیبایی‌ام این است و به این کیفیت است. اینجا دیگر حکایات بسیار و مطالب زیاد است.

آن‌وقت [روی] همین جهت خدا نسبت به

---

[1] . هفت اورنگ، یوسف و زلیخا، بخش ۱۱.

بندگان هم می‌خواهد بندگانش آنچه که از آنها به‌منصّهٔ ظهور می‌آید همه نیکی و جمال باشد و عیب نباشد. تعدّی حرام است، انسان بیاید تعدّی کند؛ به مال شخصی تعدّی کند، به منزل یکی تعدّی کند. چرا؟ چون آن جمال ازبین می‌رود و به‌جای آن خشونت، پرخاشگری، عداوت، قساوت و دشمنی جایش را می‌گیرد و این بر خلاف جمال است و بر خلاف زیبایی است و بر خلاف آن رحمت و عطوفت است.

علت حرام بودن ظلم

ظلم حرام است، چرا حرام است؟! چون ظلم بر خلاف جمال است، ظلم کدورت است، ظلم ناپاکی است و ظلم نقصان است. «وضع الشیء فی غیر موضعه»، اگر شما یک چیزی را در غیر از موضع و جای خودش بگذارید، این نامناسب و نازیبا است.

پایه‌ریزی اساس عالم و دین و شریعت براساس جمال

به‌طورکلی تمام اساس عالم براساس جمال پایه‌ریزی شده و اساس دین و شریعت براساس جمال پایه‌ریزی شده است. آنچه که زیباست از

نقطه‌نظر شرع به آن امر شده است و آنچه که نازیباست از آن نهی شده [است]. چرا شُرب خمر حرام است؟! به‌خاطر اینکه انسان را از آن حالت طبیعت و انسانیت که حالت زیبایی است به یک عالم حیوانی خارج می‌کند! کسی که شُرب خمر می‌کند هیچ چیزی نمی‌فهمد، عربده می‌کشد.

علت حرام شدن شرب خمر

یک وقت من در یک هتلی بودم، آمده بودم در قسمت رزروشن داشتم کارها را انجام می‌دادم. [لحن] صحبت هم عادی بود و بلند نبود، آن دو نفری که آنجا بودند گفتند که یک‌قدری آهسته صحبت کنید الآن چند نفر اینجا نشسته‌اند با کامپیوتر مشغول هستند. من نگاه کردم دیدم، نشسته‌اند و صدایم را پایین آوردم و گفتم که بسیارخوب. فردا شب تقریباً دیروقت بود ساعت یازده و نیم بود من آمدم در هتل نشسته بودم. من به‌جای آنها داشتم با کامپیوتر نامه‌هایم را نگاه می‌کردم و پاسخ می‌دادم. یک‌دفعه دیدم از کنار سالن دو نفر دارند می‌آیند عربده می‌کشند و داد می‌زنند، اصلاً تمام صدایشان

تا آن آخر سالن [می‌رود.] خیلی [شوکه] شدم، چه کسی هستند مرتیکه‌ها که آمدند، ساعت یازده و نیم است خجالت نمی‌کشند! جلو آمدم دیدم همان دوتا دیشبی‌ها هستند همان‌هایی که به من می‌گفتند که آقا صدایتان را [پایین] بیاورید! مست کرده بودند، همان دیشبی حالا مست کرده بود و داد می‌زد انگار در بیابان هست! وسط ساختمان داد می‌زد. آمدم گفتم که ساکت باش، صدایش را پایین آورد. مست کرده، مستی او را از آن حالت انسانیت خارج کرده و رفته در حیوانیت! در خیابان خر دیدید! هیچ ملاحظه می‌کند این ناظر محترم دارد به او نگاه می‌کند؟! مردم ایستاده‌اند. عربده می‌کشد صدایش را رها می‌کند که انگارنه‌انگار کسی هست و کسی نیست. نمی‌فهمد بیچاره فهم ندارد! خدا این‌طوری خلق کرده [است].

آن‌وقت انسان هم مثل همین حیوان می‌شود، لذا شُرب خمر برای همین حرام شد والاّ غیر از اینکه چیزی نیست مایعی است. انسان را از آن حالت انسانیت و از حالت تعقل به حال بهیمیت خارج می‌کند، از جمال بیرون می‌آورد به‌صورت نازیبا و

زشت آن را خارج می‌کند. دزدی همین است، قمار همین است، سایر مفاسد همین است، تعدّی همین است، رشوه همین است، تقلب همین است و خیانت همین است.

تمام محرّمات را شما نگاه بکنید می‌بینید درقبال جمال است، همهٔ اینها درمقابل و درتقابل با جمال قرار گرفته و همهٔ اینها مبعّد است. تمام اینها انسان را از آن خارج می‌کند و بر خلاف آن مسیر که مسیر جمال است انسان را سوق می‌دهد که وادی، وادی ظلمات و کدورت و ابتعاد است. خدا می‌خواهد مظاهرش در دنیا مظاهر جمال باشد لذا بدترین چیز این است که انسان بیاید و عیب یک نفر را افشا کند، عیب شخصی را بگوید.

یک وقت با مرحوم آقا در خدمت مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ در کربلا بودیم بعد از سفری که از حج مراجعت کردیم ایشان [مرحوم آقا] صحبت یک نفر را کردند که ازدواج کرده بود و پسر یکی از همان افرادی که در مسجد بود و می‌آمد بود. بعد متوجه شدند که علیٰ‌کلّ‌حال خطایی

صورت گرفته و دیگر آن ازدواج منجر به جدایی شد. بعد مرحوم آقا فرمودند که وقتی آن شخص یعنی پدر داماد متوجه این خطا و اشتباه شد، آن طرف مقابل [هم] از مقام انکار برآمد و او تلاش خودش را کرد تا این مطلب را به اثبات رساند که هم‌چنین قضیه‌ای بوده [است]. آقای حداد خیلی ناراحت شدند و فرمودند که چرا این کار را کرد؟! می‌رفت زنش را طلاق می‌داد و جدا می‌شدند. چرا آمد این را افشا کرد؟! چرا این را اثبات کرد؟! بالأخره او هم یک بندهٔ خدایی است، می‌خواهد زندگی کند، تو برو طلاق بده و مسئله دیگر تمام می‌شود! از این کار و قضیه خوششان نیامد که انسان بیاید این کار را بکند و این خیلی مسئلهٔ مهمی است.

ظاهراً حدیث قدسی هم داریم و روایت مسلّم هم دیدم خدا می‌فرماید:

> هیچ‌کسی نیست که آبروی بندهٔ مؤمن مرا ببرد و گناه مخفی او را افشا کند الاّ اینکه تا زمان حیات خودش من همان مصیبت را برای او به‌وجود خواهم آورد و همان را بر سر او خواهم آورد، همان کاری که او کرده برایش تا وقتی که زنده است پیش می‌آورم.[1]

خودمان هم در این دنیا می‌بینیم که چه خبر است. خیلی بد و زشت است، اصلاً بعضی‌ها هستند

---

[1] . ثواب الأعمال، ص ۲۸۸، با قدری اختلاف.

فقط به‌دنبال این هستند که بروند از افراد نقاط ضعف به‌دست بیاورند و آن نقاط را بگذارند لای پیاز و این چیزها تااینکه مثلاً یک وقتی یک روز مبادایی بیایند و آن را مورد سوءاستفاده قرار بدهند.

آدم به‌خاطر اینکه بخواهد از حریفش جلو بیفتد، بیاید یک مسئلهٔ مخفی آن شخص را افشا کند، یعنی چه؟! آیا این کار برای خداست که آدم به‌خاطر غلبه بر حریفش بیاید عیب او را بگوید؟! بیاید عکسش را پخش کند، بیاید یک کاری که هیچ‌کسی خبر ندارد [فاش کند] حالا فرض کنید که رفته یک جا [کاری] انجام داده را بگوید که آی او در فلان‌جا رفته است! چقدر این کار شرم‌آور و قبیح است، چقدر این کار وقیح است! آن‌وقت می‌شود بگوییم که دیگر این شخص برای خدا کار می‌کند؟! می‌توانیم بگوییم که نیّت این شخص نیّت [الهی است]؟! چه نیّتی؟! چه قصدی؟!

واقعاً ببینید این مردم دین ندارند ولی فطرت دارند، انسان هستند آدم هستند. آن‌وقت ما چه هستیم! الآن یک قضیه‌ای در ذهنم آمد؛ می‌گویند که

یک وقت شخصی با کمال‌الملک نقاش معروف ـ قبرش در نیشابور است، او نقاش خیلی معروفی بود ولی از نظر التزام به مسائل و دیانت حالا دیگر خدا می‌داند ما که خیلی اطلاعی نداریم ـ یک اختلافی داشت و آمده بود از طرف این امضای او را جعل کرده بود! یک نامه‌ای نوشته بود راجع به بعضی از زمین‌هایی که برای قسمت طهران بود. آنها وقتی که نگاه کردند خیلی تعجب کردند چون کمال‌الملک را می‌شناختند که مرد محترمی بود، خیلی آدم با عنوانی بود، برای خودش بیاوبرویی داشت و سُکنایش در همین نیشابور بود. آنها به این نامه شک می‌کنند، سه نفر از طهران به نیشابور می‌آیند که نسبت به این قضیه تحقیق کنند که واقعاً این نامه این است یااینکه قضیه چیست. او نگاه می‌کند و متوجه می‌شود می‌گوید که این نامهٔ من نیست. متوجه می‌شوند که آن شخص امضا را جعل کرده و برای اینکه به یک منافع و مطامعی برسد اسم ایشان را وسط کشیده است. آنها می‌گویند که شما تقاضا کنید که چون این شخص [جعل امضا] کرده ما ایشان را تحت تعقیب قرار می‌دهیم و پدرش را درمی‌آوریم و می‌خواستند

حکم خیلی سنگینی هم به او بدهند. ایشان می‌گوید که نه من این کار را نمی‌کنم. هرچه اصرار می‌کنند می‌گوید که نمی‌کنم. می‌گوید که امضا، امضای من نیست و این شخص این کار را کرده است ولی من نمی‌خواهم به‌واسطهٔ این کار یک صدمه‌ای به این شخص برسد؛ این شخصی که دشمن من هم هست! ـ حتی باهم اختلافات و مسائلی داشتند ـ اگر شما تضمین می‌دهید که او را تعقیب نکنید من در اینجا می‌نویسم و امضا می‌کنم که این نامه و امضا، نامه و امضای من نیست. اگر شما تضمین نمی‌دهید من هم این کار را نمی‌کنم. آنها گفتند که ما نمی‌توانیم این تضمین را بدهیم چون مسئله دست ما نیست، باید [به] محکمه برود و قضیه به آنجا مربوط می‌شود، و این شخص حاضر نشد.

جالب اینجاست خیلی وقت قبل بود این قضیه را خواندم و این‌طور که در ذهنم هست مثلاً وقتی که از اینها چون دولتی بودند حتی از این نوشیدنی‌ها هم در خانه‌اش پیدا شده و با این کیفیت پذیرایی هم شده بود! می‌خواهم بگویم این‌طور آدمی بودند ولی

شما ببینید چقدر این شخص، شخص با وجدانی بود، شخص انسانی بود و شخص با کرامتی بود. البته خودش نخورد آنها خوردند، گفته بود من نمی‌خورم مدتی است دیگر نمی‌خورم حالا یا توبه کرده بود یا هرچه بود گفته بود من مدتی است از این چیزها نمی‌خورم. ولی از مهمان‌هایش به‌نحو اتمّ پذیرایی کرده بود! پذیرایی می‌کرد حالا خودش محروم بوده ولی مهمان‌هایش را به یک نوایی می‌رسانده است!

شما نگاه کنید او با این وضع می‌گوید که من این کار را نمی‌کنم. شما را به خدا آیا ما به‌اندازهٔ این [شخص] که متشرع هستیم، شیعه هستیم، اهل نماز و روزه، محاسن، مبلّغ دین و امثال‌ذلک هستیم، این‌قدر مروت داریم؟! این‌قدر مروت در ما هست؟! او که دشمنش بود و امضایش را زیر نامه جعل کرده بود این‌طور بخشید، ما می‌رویم از هزار سوراخ و سُنبه برمی‌داریم بیرون می‌کشیم! این دین ماست! دین ما این است! آن‌وقت کدام یک از دو طرف مسلمان هستیم؟! به ما مسلمان می‌گویند یا به آنها؟! امام سجاد علیه‌السّلام که این‌طور نیست. امام می‌فرماید که اگر غیر از تو کسی مطّلع می‌شد من

انجام نمی‌دادم و گناه نمی‌کردم؛ چون دیدم تو ستارالعیوب هستی گناه کردم. گفتم که با خدا کنار می‌آییم حالا مشکل نداریم! با غیر خدا نمی‌شود کنار آمد. از خدا ترس نداریم، خدا از خودمان است، خیلی با خدا مشکل نداریم. ترس ما از بندگان خداست، از مخلوق خداست! با آنها نمی‌توانیم چه‌کار کنیم!

بزرگان نسبت به این قضیه خیلی تأکید داشتند. مجالسی می‌شد که ما در خدمت آنها بودیم و اگر نظیر این مسائل پیش می‌آمد ما احساس می‌کردیم طرحش برای آنها خوشایند نیست، دعوت به سکوت می‌کردند و [دعوت] به گذشت می‌کردند. حتی می‌گفتند که از ذهنتان هم این چیزها را پاک کنید، اصلاً خوب نیست این چیزها در ذهن باشد. انگار همین واقعه‌ای که انسان آن واقعه را در ذهن خودش نگه دارد چه بخواهد و چه نخواهد در نفسش تأثیر می‌گذارد، آن اثر بد خودش را دارد. به‌عکس اگر انسان از رفیقش یک واقعهٔ خوب و یک انفاقی از رفیقش در نظر بگیرد هروقت یاد او می‌کند

انبساط پیدا می‌کند. یک کار خیری که از رفیقش در یادش هست هروقت به نظرش می‌آید یک حالت بهجتی به انسان دست می‌دهد. یااینکه کار خلاف، خلاف که می‌آید حالت غم و حالت کدورت پیدا می‌شود. چرا انسان این را در ذهنش نگه دارد؟!

گاهی اوقات می‌شود من یک‌دفعه یک قضیه‌ای به‌طور ابهام در ذهنم می‌آید، قضیهٔ خوبی نیست حالا هر چیزی، تا می‌بینم آمد گرچه هنوز مبهم است و اگر بخواهم فکر کنم به تفصیل می‌رسم، فوری رد می‌کنم و می‌گویم که اصلاً برود دیگر پی آن را نمی‌گیرم. اگر یک مقدار روی آن فکر کنم این خصوصیاتش چطوری بود و این‌طرف آن‌طرف، خراب شد باختم! او می‌آید و اثر خودش را می‌گذارد، می‌آید آن ظلمت را ایجاد می‌کند و کدورت را ایجاد می‌کند. ولی به‌عکس وقتی که می‌بینم یک مسئله و قضیهٔ خوبی یا یک داستانی یا یک واقعه‌ای یا یک چیزی که هست و مثلاً قبلاً اطلاع داشتم وقتی می‌آید می‌نشینم یک مقدار فکر می‌کنم و زوایایش را [بررسی می‌کنم] دیگر کاملاً روشن می‌شود می‌بینم چقدر باز شدم، چقدر باز

شدم، حالت سرور و بهجت و حالت انبساط پیدا کردم. این جمیل است و آن زشت است و این زیباست و آن مشبّه است و این نور دارد و آن ظلمت دارد. درست درقبال هم و درمقابل هم قرار دارد.

آن کسانی که به‌دنبال این مسئله هستند قدم از قدم در سلوک برنمی‌دارند، امکان ندارد. آن [کسی] که در این فکر است برود نگاه کند ببیند آها لابه‌لا این‌طرف و آن‌طرف یک چیزی می‌تواند پیدا کند و بیرون بکشد و بیاورد اینجا بگذارد، این آدم هزار سال ذکر یونسیه بگوید انگار در گوش حمار دارد می‌گوید، هیچ فایده‌ای ندارد! برود رد کارش، اقلاً به دنیایش برسد!

دو سه روز قبل بود یک عکسی دیدم یک بنده خدایی بود از همین‌هایی که مخالف با عرفان هستند، خیلی به حالش تأسف خوردم. اصلاً وقتی نگاه به چهره‌اش کردم حالا تعبیر که درست نیست حالا هرچه دیدم او از صورت بشری خارج شده، از صورت بشری! تبدیل شده به یک شخص دیگر، صورتش و سیمایش و نفسش اصلاً نفسی که در

خلاف مُهر خورده و ریخته شده و قالب‌بندی شده بود. اینها اصلاً به‌طورکلی دیگر گوش‌شان حق را نمی‌شنود و قلبشان حق را نمی‌فهمد و فقط به‌دنبال این هستند که آنچه که مَنوی نفس خودشان هست به‌هر کیفیت و شکلی آن را به‌دست بیاورند، فقط به‌دنبال این هستند. کاری ندارند به اینکه صحیح است یا صحیح نیست، هیچ کار ندارند. اگر امام زمان علیه‌السّلام هم ظهور کند و بیاید بگوید که مسئله این است، می‌گویند که او هم اشتباه می‌کند! چون نفس قالب‌بندی شده است و از اینجا حرکت نمی‌کند! یعنی انسان به اینجا می‌رسدها! آدم می‌رسد به اینجایی که دیگر دنبال نفسش می‌رود و دنبال اینکه حق چه چیزی هست نمی‌رود و فقط دنبال این است آن که من الآن دارم مطرح می‌کنم و آنکه من دارم الآن می‌گویم و پخش می‌کنم، زمین نماند و زمین نیفتد! این برایش مهم است. اگر شد با همین عبارت‌ها، با همین کتاب‌ها، با همین اطلاعات و با همین ضَرَبَ ضَرَبَ‌ها، اگر با این شد شد و اگر نشد به مسائل دیگر می‌پردازیم! اگر شد دروغ می‌گوییم و اگر شد تهمت می‌زنیم و اگر شد [کارهای دیگری انجام

می‌دهیم]! اینها هست‌ها، شوخی نیست‌ها!

شخصی نقل می‌کرد می‌گفت که در یک مجلسی بودیم و دیدیم که دارند اصلاً به یک نفر تهمت می‌زنند، گفتم که شما دارید به این تهمت می‌زنید. می‌گویند که نه این اشکال ندارد، برای اثبات موقعیت ما اشکال ندارد! تهمت هم بزنیم چه اشکال دارد؟! می‌گوییم که این را که می‌دانیم حالا طرف هرچه هست این کاره که دیگر نیست، یک چیزی بگو بماسد. گفت که نه این این‌طور است! حالا ادعای سلوک هم می‌کنیم! ادعای راه خدا هم می‌کنیم! این راه خدا این است؟!

خدا به داد آدم برسد، آدم به یک جایی می‌رسد که برای اثبات مسیر ناحق خودش خود را محق می‌داند که به یک مؤمنی تهمت بزند! اصلاً آدم نمی‌فهمد که جریان چیست یعنی تا کجا انسان پیش می‌رود! اینها همه حبال شیطان است که انسان را با اینها به‌سمت و سوی خودش می‌کشاند و انسان را از آن جاده منحرف می‌کند.

سالک فقط باید به خودش نگاه کند، اصلاً نباید

به این فکر باشد که یک روزی بر سر خودش می‌آید یا نمی‌آید، حالا بر فرض در این دنیا سر خودش نیامد، برفرض که در آن دنیا هم خدا مؤاخذه نکرد، ما را چه به اینکه بیاییم و عیب شخصی را که کسی [نمی‌داند بیان کنیم]؟! حالا یک عیبی است که همه می‌دانند، خب می‌دانند دیگر چیزی را که دیگران نمی‌دانند چرا انسان بیاید آن را بگوید و مطرح کند؟! چرا اصلاً در نفس خودش بیاورد؟! همین آوردن در نفس این خودش اول ضرری که در اینجا به وقوع می‌پیوندد متوجه خود انسان است. حالا ضررها و مسائل و تبعات دیگر به‌جای خودش محفوظ، اول متوجه خود انسان است.

همین‌که شما می‌آیی و یک عیب و یک قضیه را در خودت نگه می‌داری که یک روزی بگویی، از همان موقع راهت با خدا بسته شد و از همان موقع قفل شد، دیگر این نفس، نفس سابق نیست بلکه بسته شد! نماز که بخوانی نمازت ارزش ندارد! قرآن که بخوانی ارزش ندارد! قرآن در صورتی تأثیر می‌گذارد که نفست باز باشد نه‌اینکه نفست بسته باشد. آنجا قرآن را از اول تا آخرش هم دوره کنی

انگار دارد می‌خورد به این و برمی‌گردد و دیگر این داخل نمی‌رود، در نفس نمی‌رود، می‌خورد و برمی‌گردد، می‌خورد و کمانه می‌کند و می‌رود و از اول تا آخر هم بخوانی فایده‌ای ندارد! نماز که می‌خوانی انگار چوب دارد نماز می‌خواند! همین چوب، چوب‌هایی که کوک می‌کنند و بلند می‌شود نماز می‌خواند. نفس نماز نخوانده، نفس بسته است. نفسِ بسته ذکر بگوید انگار نگفته است! قرآن بخواند انگار نخوانده است! نماز بخواند انگار نخوانده است! نفس باید باز باشد تا این ذکر، قرآن، دعا و امثال‌ذلک تأثیر بگذارد و او را حرکت بدهد و جلو ببرد.

این امور به‌خصوص ـ حالا گناهان دیگر هم هست که آن گناهان در این حد و اینها نیست ـ یکی از گناهان بسیار مهم است؛ یکی از آن گناهانی که در نفس تأثیر می‌گذارد این است. گناه متعدد داریم و هست که هرکدام اینها کدورت می‌آورند و ظلمت می‌آورند ولی بعضی از اینها خیلی تأثیرگذار هستند، انگار می‌آیند این را می‌بندند و دیگر به‌طورکلی

می‌بندند. یکی از آنها این است، یکی از آنها اذیت کردن و آزار مؤمن است و آزار به مظلوم است و [آزار] یتیم است. اینها چیزهایی است که خیلی تأثیرگذار هستند و خدا از این کار خیلی بدش می‌آید خیلی! چون خدا خودش ستار است، وقتی که ببیند بر خلاف این صفتش در خارج تحقق پیدا کرده است، خدا خیلی ناراحت می‌شود و خیلی بدش می‌آید و در کاسهٔ همان شخص می‌گذارد، به‌حسابش می‌گذارد!

این از جمله مسائلی است که خدا نسبت به این قضیه کوتاه نمی‌آید. لذا تأکید بزرگان همیشه روی این قضیه بوده است و همیشه تأکید می‌کردند که سرتان پایین باشد و فقط به خودتان نگاه کنید، به کسی دیگر نگاه نکنید. فقط راه خودتان را بروید و فقط متوجه خودتان بشوید. تا شما را وکیل و وصی کسی نکردند به شما چه مربوط است بیایید سرک بکشید و ببینید که فلان شخص چه‌کار می‌کند؟!

ظاهراً وقتی که در کربلا بودیم شخصی آنجا بود البته بعد هم مطرود شد و آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ دیگر او را از منزل خودشان بیرون

کردند و از خودشان راندند، او رفته بود نسبت به یکی از همان اشخاصی که رفت‌وآمد داشتند یک عیبی پیدا کرده بود که بله، فلانی فلان کار را می‌کند و فلان مسئله را دارد و چه و چه دارد! وقتی آمد برای مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نقل کرد ایشان خیلی ناراحت شدند، گفتند که اصلاً چه کسی به تو گفته است که بروی این کارها را انجام بدهی؟! دنبال این چیز باشی و بخواهی نقطهٔ ضعف بگیری؟! چه کسی تو را مأمور این کارکرده بود؟! حالا او با یک نفر در آنجا اختلاف داشت و می‌خواست آن را به یک کیفیتی اصلاً از آنجا براند، آن نه‌تنها رانده نشد بلکه خودش رانده شد! ببینید دنیا حساب و کتاب دارد، این نیست که هرکسی هر کاری بخواهد بتواند انجام بدهد، آن‌هم اینجا در این حساب و در این برنامه!

فَلَوِ اطَّلَعَ الیومَ عَلَی ذَنبی غَیرُک ما فَعَلتُه؛ «اگر بر گناه من غیر از تو آگاه می‌شدند انجام نمی‌دادم و اگر ترس از تعجیل عقوبت داشتم هم اجتناب می‌کردم.

إن‌شاءالله دیگر باید ببینیم که باقی مطالب به چه کیفیتی هست.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد